

نمی دانم ...



گم شده ام میان کوچه ها و خیابان هایی که از من
آماده ترند برای بازگشتت گویی صراط مستقیم را گم
کرده ام در گناه های غبار آلود وجودم...

این غبار گناه آلود در گلویم نشسته است و مانع دعا
برای ظهورت شده است

چشمانم اشکبار است اما نه برای تو بلکه این غبار
چشمانم را می سوزاند هرچه بیشتر تلاش می کنم بیشتر
غرق می شوم

نمی دانم ...

شاید انگشت نمای ملائکه شدم که از تو دم می زنم و

گناه میکنم

نمی دانم ...

چند بار پرونده ام را مرور کردی و بخاطر گناهانم قطره
ای از اشک هایت بر روی گناهانم لغزیده و ذکر یا
ستار العیوب گرفته ای

نمی دانم ...

چرا جور گناه مرا تو باید با طولانی شدن غیبتت بکشی...

نمی دانم ...

شاید از دُر بدتر باشم ، دُر را را بر امام خویش بست
و بعد توبه کردو پای توبه خویش ایستادگی کرد من با
گناهانم راه ظهور را بر تو بستم و توبه می کنم و باز
به تو خیانت می کنم ، عهد می بندم و باز عهد می شکنم
این ضربه های پیاپی با تو چه می کند؟؟؟

نمی دانم...

اینجا هوا سرد است یا طوفانی؟؟

دلم برای خودم برای عهدهایم، اشک هایم، خوب بودن
هایم، عاشقانه هایم، برای تو تنگ شده است از هوای
سرد و طوفانی نمی ترسم . ترسم از این است که باور
کنم گم شده ام ... باورکنم همه چیز خوب استو زمین عادت
کرده باشد به نامردی و ریاکاری انسان ها...

می ترسم با تفکر این جماعت کربلایی و عاشورایی شوی
شبيه جدت شده ای غریب و تنها گذشته اوست و طرید و
شرید امروز تو هستی و شاید تنها و غریب تر از جدت او
72 دل داشت که با او ماندند بمیرم برایت که 13 قرن

سبب و چند دل نمی آیند با دل تو کنار

نمی دانم ...

چرا عده ای عاشورا را فقط در سال 61 هجری می بینند
اما من هر روز در دلم تو بیعت می خواهی و یزید نفسم
مرا وسوسه می کند باز با گناهم تو را به قتلگاه
روانه می کنم...

نمی دانم...

امشب بانو نرجس خوشحال است یا اندوهگین ؟

خوشحال از این که مادر قطب عالم امکان است و برای
سلامتی ات دعا کند؟؟؟ یا غمگین تنهایی تو جفای امت
باشد

نمی دانم ...

امشب چقدر تو را می خواهم؟ اما از خدا می خواهم اگر
مانع و باعث تاخیر ظهور هستم خداوند جانم را بستاند
و یک مانع برطرف شود شاید لحظه ای در ظهورت تعجیل
شود

می دانم ...

که تو

تنها ترین مرد تاریخ

هستی...

انا عبدالحقیر

علیرضا پورمسعود